

بررسی ناتمام «دل»

زهرة! می خوام برم اتاق جنگ

رضا گرجی زاد

خاطره نویسی در ایران بیشتر با نام اهل سیاست گره خورده است. گرچه از اهل فرهنگ و دانشوران نیز کتاب خاطرات باقی مانده است، از گروه اخیر نیز جمعیتی پایی در سیاست داشته اند. اما با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، نوشتن خاطرات سیر صعودی گرفت، بازهم در این جریان، اهل سیاست میدان دار بلامنازع اند؛ چه آنان که وابستگان به رژیم پهلوی به زباله دان تاریخ پیوسته بودند و چه کسانی که با آن رژیم مبارزه کردند.

اما با آغاز جنگ تحمیلی و بویژه پس از پایان هشت سال دفاع مقدس نوع تازه ای از خاطره نویسی ظهور کرد که زمان اقتضا می کرد. این خاطره ها در مجموعه «ادبیات پایداری» یا «ادبیات مقاومت» یا «ادبیات دفاع مقدس» جامی گیرد و تدوین واقعی جزئیات تاریخ یک دوره مهم از سرزمین ایران را میسر می سازد.

خاطره ها البته کارکرد دیگر هم دارند؛ از خلال آن به جامعه شناسان مدد می رسد تا به جامعه شناسی جنگ از روی مستندات دقیق بپردازند، ضمن این که روان شناسی مدافعان در خطوط مقدم جبهه و حامیان آنان را در خطوط بعدی تا آن سوی میهن اسلامی ایران به خوبی تبیین می کند و از دل آن مبانی فرهنگی را می توان استخراج کرد که سبب شدت تکیه ملت به تقریب یا کمترین ابزار مادی در مقابل غول ماشین جنگی رژیمی بایستد و پایداری ورزد که حامیان ریز و درشتش از انواع کمک های لجستیکی جنگی، انسانی، اقتصادی و سیاسی دریغ نورزیدند. متأسفانه تاکنون از چنین گنجینه هایی

دی پیر می فروش که ذکرش بخیر باد
گفتا شراب نوش و غم دل پیر زیاد
گفتم بیاد می دهد باده نام و ننگ
گفتا قبول کن سخن و هر چه باد باد
سود و زیان و مایه چو خواهد شدن ز دست
از بهر این معامله غمگین مباش و شاد
بادت بدست باشد اگر دل نهی به هیچ
در معرضی که تخت سلیمان رود بیاد
حافظ گرت به پند حکیمان ملالت ست
کوتاه کنیم قصه که عمرت دراز باد

(حافظ)

«... طاق نیاوردم ساکت بمانم. رفتم سراغش و گفتم: شما چرا نگاهت رو زمین نمی اندازی، خجالت نمی کشی؟ برای چی این جا و ایستادی آدم بی تربیت!

بدون این که چشم بردارد، با لهجه غلیظ آذری گفت: اجرت با حضرت زهرا. از حرفش جا خوردم. گفتم: چی می گی؟ / گفت: من وقتی داشتی برادرت رو دفن می کردی اونجا بودم. شماها چه جور آدم هایی هستید. من دو، سه روز به خاطر این وضعیت بلبشو، می خواستم بذارم، بروم. این صحنه رو که دیدم مصمم شدم تا آخرین لحظه توی خرمشهر بمونم و بجنگم.

گفتم: ببخشید من فکر کردم شما منظور بدی دارید. / گفت: شما ببخشید، دست خودم نبود. مونده بودم واقعا شما آدم اید. این همه صبر شما از کجاست؟!»

فصل دوازدهم/۳۶۴

- دا (خاطرات سیده زهرا حسینی)

- به اهتمام سیده اعظم حسینی

- چاپ چهاردهم: ۱۳۸۸

- شمارگان: ۲۵۰۰

- ناشر: شرکت انتشارات سوره مهر (وابسته

به حوزه هنری)

- تعداد صفحه: ۸۱۲

- قیمت: ۱۱۰۰۰ تومان

کتاب گذشته از مقدمه چهار صفحه ای، در پنج

بخش و ۴۰ فصل تدوین شده است.

ضمائم شامل چهار گفتگوی کوتاه با

همرزمان راوی و چهار نقل قول می شود. به

همراه داشتن تعدادی عکس بخش دیگر کتاب

را می سازد و فهرست اعلام پایان بخش آن

است.

که زنده اند و نفس می کشند، استفاده لازم برای تبیین و تدوین، منشور نظام جامع انسانی اخلاقی برای جامعه ای جدید و فرهنگمند نشده است؛ و فاصله ماهر روز با منویاتی بلند که از دل انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی (دفاع مقدس) بروز و ظهور کرده است، بیشتر می شود.

خاطره، ریشه و تنه و شاخ و برگ در گذشته دارد و برای میوه آن نمی توان زمان خاصی تعیین کرد؛ ممکن است از گذشته تا برای حال و آینده ثمر داشته باشد. آیا رویدادهای واقعی که عینیت خارجی می یابند و قابلیت مشاهده دارند خاطره اند؟ یا ذهنیات آدمی، محاسبه های وی، رؤیایها و پیش بینی های وی در گذشته نیز به حساب خاطره گذاشته می شود؟ رؤیایها و محاسبه ها و آینده نگری ها و ذهنیاتی که با وقایع عینی مرتبط اند یا خود از استقلال برخوردارند به نظر می رسد با توجه به ابعاد وجودی آدمی و قدرت درگیری و مواجهه وی در یک لحظه با تغییرهای درونی و بیرونی، همه آن چه یادآوری شد، باید به حساب خاطره گذاشت. در غیر این صورت، مستلزم نفی بخش اساسی نیروهای انسانی است.

«دا» خاطراتی با این ممیزه هاست. «دا» را نمی توان بدون کنش و واکنش های بیرونی و بدون ظهور و بروز احساسات روحی و روانی و بدون رؤیایها و آرزوها و عواطف انسانی و خشم ها و خشونت ها، بدون عمل و اعتراف و بدون تبیین ضعف و قدرت راوی (راوی- قهرمان) در نظر گرفت، به ویژه در آن بخشی که به صورت مستقیم با مرگ و زندگی راوی و محیط راوی (با همه مشخصاتش) در بطن آتش و خون ارتباط وثیق و تنگاتنگ می یابد.

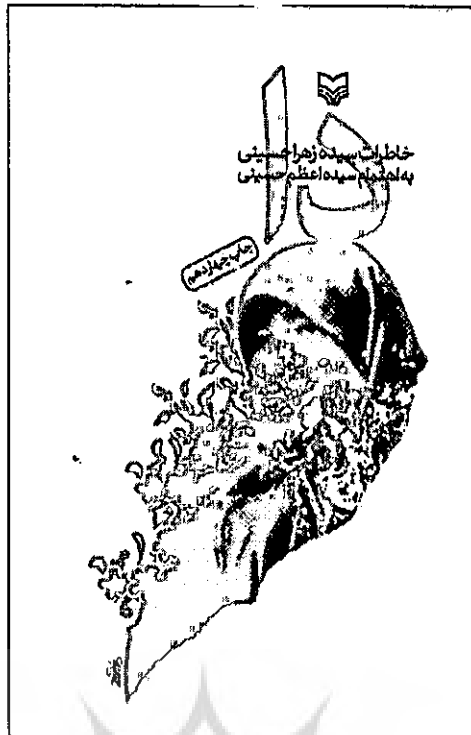
این کتاب از ویژگی های منحصر به فردی برخوردار است که در کتابهای پایداری یا دیده نمی شود یا بارقه هایی از آن مشاهده می شود یا اگر تجلی مؤثری دارد، موقعیت و وضعیت دیگری بر ارکان آن حاکم است، گرچه می توان اشتراک هایی را پیدا کرد. این یادآوری نه به دلیل ارزیابی ارزشی است و حساب امتیاز دادن باشد، بلکه فقط انگشت گذاشتن بر موقعیت (زمان)ها، حوادث، پیامدها، ورودها و خروج های انسانی است به کام مرگ و زندگی، آن هم با معنای خاص آرزوها، حرمان ها و آرمان های مشخصی با زاویه دیدی که به نظر می رسد نباید با جنس و سن و سال و داشته های فکری و تجربی وی انطباق داشته باشد. مهمتر اینکه، آن همه آوار سنگین و ویرانگر می بایست چنین انسانی را در دو سه روز اول- حداکثر- از پای درآورد. اما مستندات با شناسنامه آشکارا نشان می دهد، این انسان- این دختر با روح بزرگ- چگونه قادر است از بلاهای سخت، سپر مقاومت

این بنده؛ در این نوشته همه جا خود را موظف نمی داند، شواهدی از متن کتاب ارائه دهد، زیرا کتاب سراسر آکنده از روح بلند انسان مدار دختری ۱۷ ساله است که ایمان واقعی و عمیق به زندگی و هستی و به خدای زندگی و هستی دارد و به همین دلیل، از قدم اول از خود عبور کرده است؛ تفاوتی ندارد که در این عبور، به عضوی از خانواده اش برسد یا به دیگران.

در این جاناگزیر از ارائه شاهدیم؛ نمی دانم نام کتاب از کیست. اما نام کتاب «دا»- مادر- سند مهمی برای عبور از خویش است و در مقام برتر گذاشتن عضوی از خانواده و به طور کلی مادران شهیدان، خود سندی است بر اصالت دختر جوانی که در خانواده ای مؤمن و اصیل پرورش یافته است.

اما در غیر خانواده یک نمونه را یادآوری می کند: این واقعه پس از آن اتفاق می افتد که راوی در حال فاصله گرفتن از قبر برادرش در جنت آباد است که چند دقیقه پیش با دست خودش و به فاصله فقط چند روز (شهادت پدر روز ۵ مهر و شهادت برادر ۱۱ مهر) از شهادت پدر برادرش را در دل خاک می گذارد: «بلند که شدم راه بیفتم، یک وانت سر رسید. پنج، شش تا جسد عراقی آورده بود. دو تایشان بدجوری سوخته و جزغاله شده بودند. یکی از پسرهایی که با آن وانت آمده بود، نمی دانم مرا از کجا می شناخت که گفت: خواهر حسینی خوشحال باش، علی شما همین طوری شهید نشده، یک عده بعضی رو به درک واصل کرده، این ها رو که می بینی خدمه تانک هایی بودند که علی شما با آر پی جی منهدمش کرده، از این که گفت: خوشحال باش، بدم آمد، خصوصاً وقتی دیدم چند تا سنگ هم دنبال وانت آمده اند و مدام دور ماشین می چرخند و پارس می کنند. گفتم: من اصلاً از دیدن این اجساد خوشحال نیستم. ما که نمی دونیم این ها کی بودند، چطور به جنگ ما او ملند. شاید این ها رو هم به زور آورده باشند.

گفتند بالاخره به ما تجاوز و تهاجم کرده اند. وضعیت جنازه ها خیلی رقت بار بود. پسرها چندش شان می شد این ها را دفن کنند. می گفتند: یک گودال بکنیم و همه شان را با هم توی آن بریزیم. باز گفتم این طوری درست نیست. حالا این ها بعضی هم باشند اسمشان مسلمان بوده، برای هر کدام جداگانه قبر بکنید. من خودم دفن شون می کنم. گفتند: نه. شما نه، ما خودمون همین کاری که شما گفتید می کنیم. شما بفرمایید (۲۶۲-۶۶۳) این فکر، این باور، این عمل به باور در آوارترین لحظه بر راوی - دختری ۱۷ ساله - که در متن کتاب بسیار به چشم می آید، نشانگر روحی بزرگ و عمیقاً ایمانی و انسانی است که سرچشمه در تربیت خانوادگی ارجمندی دارد که می توان علایم آن را در زندگی سالم، متحمل و مومنانه عمومی خانواده بویژه پدر



بسازد و از شکست کشتی روحش در امواج اقیانوس توفان خیز و در لحظه آخر غرق شدن، جلو گیرد و سکان هدایت روح و جسمش را به سوی موج های سهمگین تر هدایت کند، و به نجات دیگران بیش از خویش بیاندیشد و اول داوطلب حضور در گردنه های سخت و تند و گرداب های بلعنده باشد. ظرافت و ظرفیت عظیم در اکثر خطوط و کلمات سیاه، حتی در خلالهای به ظاهر سپید کتاب موج می زند و سطر سطر آن عطر فرح بخشی از اعتقاد به تقدس انسانیت و پایبندی به احکام متعالی حتی در قبال دشمن متجاوز و خون آشام موج می زند. و به زندگی حیوانات نیز از مجرای چنین زاویه دید و ایمانی تسری می یابد. نه از ضعف که از خلال فواره های همواره اوج گیرنده و از عمق آگاهی هوشیارانه و آبشارهای همیشه فرو ریزنده از بلندای قله احساس مسئولیت در برابر زندگی است خواه زندگی انسان باشد، خواه زندگی حیوان. احترام عمیق به نفس زندگی.

چنین پدیده ای منجر نمی شود به ضعف در دفاع از خویش، از محیط خویش و از باورها و دلبستگی های خویش، ابهت چنین نگرشی، که در «دا» به وفور دست یافتنی است، تلاش وافر برای تدارک امکانات دفاع است با هدف جلوگیری از تجاوز و تجاسر دشمن و محافظت از مدافعان یا در میان آتش مانده ها یا جمع آوری اجزای بازمانده و پراکنده از پیکرهای متلاشی زن و مرد و کودک از نظامی و غیر نظامی. حتی از دشمن!

و روابط پدر و مادر باهم و با خانواده پدر بزرگ مشاهده کرد.

پایه‌ی ابعاد مثبت، لازم و اقناع گر کتاب شرح دوران زندگی چنانچه راوی در بصره عراق و سپس آمدن به ایران و اقامت در خرمشهر است.

خانواده ای که اصالتاً از کردان ایلامی اند و پدر و مادر راوی هر دو از تبار «سید» و «دا» نیز در زبان کردی یعنی «مادر» (۱۸) و کتاب نیز به احترام والایی مادر راوی - شاه پسند - دا عنوان گرفته است.

پرداختن به تمام ابعاد کتاب، حتی قناعت به ایجاز، تطویل کلام را می طلبد. لذا به ضرورت، یادآوری نکته های زیر را فهرست وار می آورد:

۱- راوی (راوی - قهرمان) با احاطه بر حافظه قوی توانسته است جزئیات بهت برانگیزی را پس از ۲۸ سال از گنجینه ذهن به صورت زنده و سیال و گرم روایت کند. این گونه ریزبینی آن هم از روزهای توفانی و آتش و مرگ و زجر و ضجه و خون و زخم و دریدری، ماراوامی دارد به ذهنی تمرین کرده و حافظه قوی و انسانی هدفمند باور داشته

باشیم. غیر از این امکان ندارد بخش های مهمی را حتی با شک و تردید بپذیریم.

۲- دلیل استحکام بخش بند «۱» صداقتی است که از گفتار راوی بر دل و دیده مخاطب می نشیند. راوی - قهرمان «دا» فقط به ترس و لرزهای خود در خرمشهر در محاصره و تهدید اشغال از گلوله توپ و تفنگ و بمب هواپیما و سگ ها و اسارت در دست دشمن پسند نمی کند، از اشتباه ها، شعله ور شدن خشم از خستگی و حزن و اندوه لحظه به لحظه یاد می کند. از ضعف روحی و روانی شدید و بریدن و کم آوردن و ادامه کار طاقت فرسا از روی غرور و تعصب مقدس

را نیز به کرات متذکر می شود. بر برداشت ها و استنتاج های نادرست اش نیز انگشت می گذارد. تحقیرها را نیز یادآور می شود. از این که گاهی نپایست بگرید و اشک ریخت و خود را کوچک کرد، با مخاطب در میان می گذارد.

۳- روایت صادقانه رویدادها و حوادث فقط مربوط به حضورش در خرمشهر نیست؛ با اسکان در کمپ نیز، نقایص و کمبودها را بیان می کند و سرانجام به نقد وضعیت سکونت خانواده های شهدا در تهران - خیابان کوشک - می پردازد.

می دانیم که چنین روایت هایی هنوز هم بسیاری را عصبانی می کند. زیرا نمی خوانند و واقعیت ها را بپذیرند.

۴- آن چه بر بار صادقانه و تراژیک روایت می افزاید، عدم اکتفای صرف به وقایع بیرونی است که راوی - قهرمان با اکثر قریب به اتفاق آنها به نوعی

صادقانه و فداکارانه راوی - قهرمان، ایستادگی بر خواسته هایش است؛ اگر امروز نتوانست برسد، فردا یا فردایی دیگر به آن خواهد رسید؛ ماندن در خرمشهر، رفتن به خطوط مقدم جبهه، گرفتن امکانات در حد مقدور، رفتن به اتاق جنگ فرماندهان، فراگیری کارهای محوله که هیچ تجربه ای در آنها نداشت، کنار آمدن با کوه مشکلات روحی و فیزیکی مثلاً در جنت آباد. تحت تأثیر قرار دادن همه افراد از کوچک و بزرگ، از زن و مرد، از نظامی و غیر نظامی در هر جایی که حضور دارد.

حرکت و حضور و تلاش در تمام زمینه ها (غسل و کفن و دفن شهیدان در جنت آباد، تامین امنیت آن جا، جمع آوری مجروحان و شهیدان در سطح شهر، پذیرش مأموریت اقناع خانواده ها برای خروج از شهر، پذیرفتن مسوولیت چندین بیمار، مبارزه با ستون پنجم، همکاری در گروه امداد و نجات، همراهی با اولین گروهی شهیدان به ابتکار جهان آرا اما با تلنگر راوی که به ماهشهر برای دفن فرستاده اند و سخنرانی در جمع انبوه مردم این شهر و بیان واقعیات خرمشهر، جمع و جور کردن خانواده، ... داوطلب پرو و پا قرص رفتن به خطوط مقدم به هر بهانه، تلاش بی وقفه و درگیرانه همراه با تهمت و افترای چند تن و دستگیری وی با چند دختر قهرمان دیگر برای رفتن به آبادان تا حد تهدید به اعدام و ...

۷- راوی - قهرمان مجموعه خاطرات «دا»، نمونه کاملی از تجمیم ایمان اسلامی و وطن دوستی است؛ «حب الوطن من الایمان» سخن باشکوه رسول خدا محمد مصطفی (ص) است که راوی بدان با تمام وجود اندیشید و عمل کرد. در نتیجه او به عنوان مصداقی عینی از میلیون ها میلیون مصداق در لحظه لحظه حضور در میدان کردار و رفتار و گفتار، تفکیک ناپذیری ایمان اسلامی ژرف را با ایمان به حفاظت از و جب به و جب خاک پاک ایران کهنسال و سرفراز نشان داد.

۸- سیده زهرا حسینی با این نام قشنگ و پر معنا، به کلام همیشه مطرح نیز جامه عمل پوشانید که دفاع از عرض و ناموس و سرزمین و مرزهای اعتقادی بر همه کس از زن و مرد واجب است. چنین باور باشکوه، محکم و خدشه ناپذیر را نه در کردار او که در کردار خانواده اش بویژه پدرش و برادر بزرگش در میدان کارزار دیده ایم و در عمل همه آنانی که از خرمشهر سرفراز با جنگ و دندان تا آخرین حدممکن و حتی گاهی فراتر از حدممکن دفاع کرده اند. ... گفتیم: فکر نکنید فقط مردها می تونن کار کنند ما هم می تویم، پدرم گفته این زمان مرد و زن معنا نداره / گفت: برو بابا. اصلاً نمی شه با شما حرف زد. (۲۳۳)

□ «دا» رانمی توان بدون کنش و واکنش های بیرونی و بدون ظهور و بروز احساسات روحی و روانی و بدون رؤیاهای و آرزوها و عواطف انسانی و خشمها و خشونت ها، بدون عمل و اعتراف و بدون تبیین ضعف و قدرت راوی (راوی - قهرمان) در نظر گرفت.



راوی در اتاق مادر یونس محمدی در دانشکده انجمنی تهران - آذر ۱۳۵۹

در گیر بوده و دستی به صورت مستقیم و غیر مستقیم - حداقل در بخشی از آنها - داشته است، بلکه راوی به زیبایی تمام قادر بوده است در جاهای عموماً لازم و حس گذار، و آگویه (تک گویی درونی) داشته باشد، آرزو بکند، به برآورد آینده پردازد، با خویش، محیط، اطرافیان تعامل داشته باشد و در جاهایی به جدال درونی و بیرونی برخیزد، صلح کند یا کوتاه بیاید. از دیگران ناراحت شود آشکار یا در درون از آنان شکوه کند.

۵- تداعی ها، تداعی ها و بازگشت به گذشته از دوران دور و نزدیک و اکثر آنها نوستالژیک از سرمایه های غنی این کتاب است. تداعی ها بر بار عقلانی و عاطفی و استادی این کتاب بسیار افزوده و عدولت رنج آور! آن را غلیظ کرده است. عموم تداعی ها خود، دلیل دیگری است بر گنجینه تثبیت شده حافظه خداداد و تربیت شده اش.

۶- دلیل دیگر بر رفتار مؤمنانه، صبورانه،

اکنون لازم است بر چند نکته دیگر هم انگشت بگذاریم از جمله: الف- این بنده نمی‌داند و از مقدمه و متن هم فهم نمی‌شود که حد کار «سیده اعظم حسینی» که کتاب «به اهتمام» وی آماده شده است، چقدر است. آیا وی فقط متعهد به گفت و گو بوده؟ بعد آن را روی کاغذ بیاورد؟ یا در جابه جایی‌ها، یادآوری‌ها، استحکام بخشی به زبان، بافت و ساختار کتاب نیز نقشی داشته است؟ تذکر راوی در مقدمه کتاب جامع نیست. ضمن این که لازم است ایشان نیز نکته‌هایی را یادآوری کند.

ب- همچنین نامعلوم است کارشناس محترم چه کرده و حوزه کارشناسی وی تا کجا بوده است. زیرا برای کتابی با ارزش زیاد که به دیده سند معتبر جنگ، مدافعان جنگ، وضعیت دشمن و مظلومیت خرمشهر و مردمش از آن یاد می‌شود، باید حدود و ثغور هر فرد دخیل مشخص باشد.

ج- برای مستند کردن موضوع‌های کتاب باید بیشتر و دقیق‌تر به شواهد و تاییدهای جانبی و تاریخی از تصویر و نقشه و عکس و... جایگاه داد.

خواننده نمی‌داند، پسر شهید راوی با آن ایمان و روح بزرگش، عمل و مبارزه سیاسی اش در عراق چه بود؟ چرا به زندان افتاد؟ گرچه راوی یادآور می‌شود، پسر بسیار خوددار بود. اما راه دیگری برای دریافت اطلاعات وجود نداشت؟ کتاب نمی‌گوید که چنین راهی نبود. (فصل اول و دوم)

نیز نمی‌دانیم به چه علت پادگان ایلام هنگام سفر پدر و دو برادر کوچک راوی منفجر و فرمانده آن کشته شد و منجر به دستگیری پدر و برادر خردسال شد؟ (فصل ۳/۲۷) بدون تردید، باید شرح علت انفجار پادگان در ارتش و ساواک یافت شود.

- لباس و پوتین برادرش، شهید علی حسینی چه شده که در جنت آباد دفن کردی؟ آیا به سراغش رفتی؟ بود یا نبود؟ (فصل دوازدهم / ۲۵۷)

هنوز ممکن است از سرنوشت افرادی مثل «زینب خانم» قهرمان غسالخانه جنت آباد، مامان معنوی زهرا و لیلا خبر گرفت. (در صفحه ۵۵۱ قطعیت ندارد.) و از خلیل نجار، معلوم است که زحمت زیادی می‌طلبند.

د- آیا شما می‌دانید؛ چرا ناشر محترم پایش را توی یک کفش کرده و چاپ‌های متعدد کتاب را با جلد و کاغذ مرغوب و به قیمت ۱۱ هزار تومان به خلق الله می‌فروشد؟ بسیاری از کتابخوانان مشتاق واقعا پول کتاب‌های گران را ندارند. خجالت را کنار بگذاریم، این بنده به تن خویش قادر نبودم کتاب را بخرم، از طریق دیگر رسید. آیا نمی‌توان - که می‌توان - کتاب را با کاغذ و جلد ارزاتر اما با صحافی خوب به دست خوانندگان منتظر و مشتاق رساند؟ نمایشگاه را از دست ندهید. آیا شما هم فکر می‌کنید، «بوی پول»، برای جاهایی بوی انصاف از دل بردن است و گیج کننده؟! اگر نیست، بسم الله

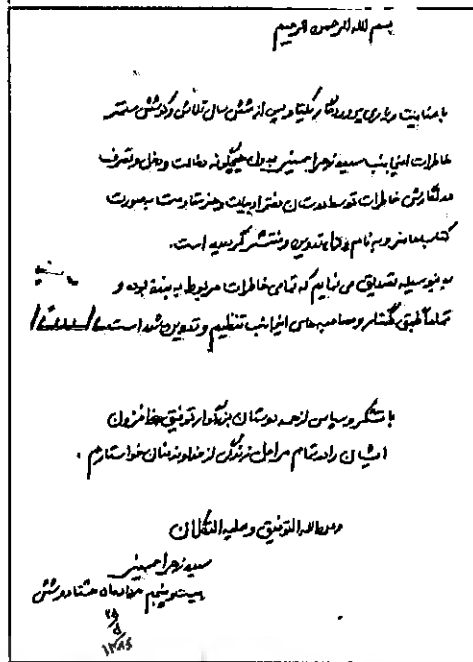
است. در همین جا روایت خاطره و روایت داستانی به ملد هم می‌آیند و بخش‌هایی به دلیل نوع روایت، زاویه دید، عبور از واقعیت، سکنی در ذهن و نثر لایز شدن انباشته‌های ذهنی که هنوز در خاراخ بیکیک نیافته‌اند، بار قوی داستانی پیدا کرده و داستان با تعریف خاصش بر خاطره با عناصر شناخته شده، غلبه کرده است.

باید به این ممیزه‌ها، جزئی نگری‌های بهت آور، ایجاد فضاهای ویژه سوررئالیستی و رفت و برگشت‌ها در زمان (مثلاً تداعی‌ها) و به ویژه شخصیت پردازی (اصلی و فرعی کردن شخصیت‌ها) را افزود که فضای داستانی را در «دا» تقویت می‌کند و حتی بدان بار دراماتیک می‌بخشد. و زمینه را برای تصویرسازی سینمایی غنی در دو بعد فرم و محتوا آماده کرده است. نباید از یاد برد فضای داستانی بیشتر و غنی‌تر و حس برانگیزتر در روایت مستقیم راوی از محیط جنگی خلق می‌شود و این فضا در اردوگاه به ویژه در ساختمان کوشک در چهارچوب خاطره پیش می‌رود. زیرا در چنین محیطی، ایستایی و یکنواختی بیشترین زمان و فضا را اشغال می‌کند و بدان شکل می‌دهد. به طور کلی می‌توان گفت؛ کتاب «دا» خاطره‌ای است که در دل خود ناخودآگاه بار داستانی قوی را پرورش داده و به همین دلیل در برخی از اظهار نظرها از این کتاب به عنوان «رمان» یاد کرده‌اند.

به نظر می‌رسد از دل این کتاب می‌توان با تلفیق‌های جدید رمانی محض استخراج کرد به شرطی که ادغامی داستانی با خاطره‌های «لیلا» خواهر راوی و افرادی مانند دکتر سعادت پرور و برخی از خانم‌های دیگر حاضر در صحنه را به وجود آورد.

□ □ □

«به خودم گفتم: بذار حرف دل‌م را بزنم. نگاهش کردم و گفتم: دا! گفت: هادا، چیه؟ / گفتم: دا علی رو حلال کن. / بروبر نگاهم کرد. ادامه دادم: شیرت را حلالش کن دا. / گفت: این حرف‌ها چیه می‌زنی؟! یعنی چی شیرت و حلالش کن؟! / گفتم: دا علی این دنیا بی نیست. / عصبانی شد و گفت: این حرف‌های مفت چیه به زبون می‌یاری؟ مثل این که تو از خدایمی خواهی که علی طوریش بشه / گفتم: نه دا به خدا این جور نیست. امروز من هر چه دنبال علی گشتم، پیداش نکردم. دو روزه می‌خوام ببینمش. ردی ازش پیدا نکردم. علی خیلی سر پرشوری داره. دا علی اومد که بره... / دندان‌هایش را به هم سایید و با حرص گفت: بی شرف دیگه از این حرف‌ها نزنن‌ها. / گفتم: دا تو هرچی می‌خواهی به من بگو ولی شیرت رو حلالش کن. / ... نمی‌دانم چه نیرویی مرا وادار کرده با بگویم علی رفتی است. برای من رفتش محرز بود» (فصل دوازدهم / ۲۳۵)



● تصویر دست نوشته راوی درباره اصالت کتاب

در عمل نشان دهید، نیست! سخن دیگر

بارفی کتاب در حد خودش غنی و چندبعدی است به همین دلیل قادر شد حجم تراژیک نهفته در بسیاری از صفحه‌ها را به راحتی حمل و آن احساس آمیختگی اشک و آه و لبخند را به خواننده منتقل کند و وی را با خود بکشد و بگشود و زنده کند. در حال احتضار بیاندازد و برخیزاند. پرتش کند و بجهاند.

بخنداند و بگریاند. شک ندارم چنین خاطره‌هایی را باز می‌توان از دیگران در جاهای دیگر این سرزمین در دوران دفاع مقدس پیدا کرد و به همگان رساند.

در «دا» می‌توان تجربه‌های مختلف و متنوع خاطره‌گویی و خاطره‌نویسی در حوزه ادبیات پایداری را در بیش از دو دهه مشاهده کرد و بهره‌گیری از آن تجربه‌ها، خوب هم به بار نشست. نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد، استفاده از عقل جمعی در تهیه، جهت‌دهی، تنظیم و تدوین کتاب است. در پشت که محتوای کتاب به راوی تعلق دارد:

«خاطرات این جانب سیده زهرا حسینی بدون هیچ‌گونه دخالت و دخل و تصرف در نگارش... خاطرات»، منتشر گردیده است. (۷۸۷) اما این سخن نافی جهت‌دهی و تدوین با دخالت عقل جمعی (حداقل کارشناس مربوط و مصاحبه‌گر) نیست. چنان‌که از مقدمه راوی برمی‌آید. شک هم نمی‌توان داشت ذهن قصه‌گوی راوی، خاطره‌را به سمت روایت داستانی واقع‌گرایانه سوق داده